

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود و یکمی هم طول کشید راجع به بحث معنای حرفی بود و عرض کردیم که مرحوم نائینی فرق بین معنای حرفی و معنای اسمی را فرق واقعی یعنی معانیشان به ذات مختلفند. دو سنخ معنا هستند. حالا بعد یک توضیحی راجع به بعضی از کلمات مرحوم نائینی بعد داده می شود چون بنا بود به همین نائینی ما اکتفا بکنیم، بعد دیدم مرحوم آقاضیا هم در این جا در مقالاتشان مفصل این بحث را دارند و تعبیر خاص خودشان را دارند. احتمالا کتاب آقاضیا را هم بخوانیم چون این بحث معنای حرفی بحث لطیفی است چون ما عاداتا در بحث های سابق مرحوم آقاضیا بر فوائد حواشی داشت. حواشی ایشان را می خوانیم. این جلد یک و دو حاشیه ندارد یا این آقا چاپ نکرده است، نمی دانم. به هر حال چون این جلد ۱ و ۲ حاشیه ندارد و در آن بحث معنای حرفی یک مقدار متعرض مرحوم نائینی شده، البته با احترام بعضی الاعاظم، متعرض همین کلماتی که از نائینی گذشت، چون یک نقادی فرمودند ما هم یک مقدار متعرض می شویم. آن وقت ایشان مرحوم نائینی می فرمایند فتحصل من جمیع ما ذکرناه لا جامع بین المعنی الحرفی و المعنی الاسمی.

جامعی بینشان تصویر نمی شود. عرض کردم نکته اساسی در کلام ایشان چون معانی حرفی را ایجاد می دانند و خطاری نمی دانند لذا، و أن الحروف وضعت لایجاد معنی فی الغیر بالقیود الاربعة المتقدمة، البته آقایان اگر خواستند مرحوم آقای خوئی هم در محاضرات در جلد ۱ هر چهار تا مطلب ایشان را ابطال می کند، می گوید هر چهار تا باطل است.

و الاسماء وضعت بازاء المفاهیم المقرر فی وعاء العقل.

طبعاً مراد ایشان از اسماء، اسماء مرادف با آن حرف مثلاً من و ابتداء، فی و ظرفیت است. بعد هم گفتند حرف دلالت ندارد، ما دلّ علی معنی فی غیره.

خب بعد هم فرمودند نحن لم نجد فی تعاریف القوم ما يكون مبينا لحقیقة المعنی الحرفیة علی وجه يكون جامعا لاركانه الاربعة إلا ما رُوی عن امیرالمومنین سلام الله علیه. تصادفا مرحوم آقاضیا یک متن دیگر این روایت را می آورند. روی آن متن قبول می کنند به خلاف مرحوم نائینی. این را هم عرض کردم یک مشکل کلام منسوب به امیرالمومنین که متون مختلف دارد، لذا مرحوم نائینی می فرماید علی بعض النسخ. الحرف ما اوجد معنی فی غیره و فی بعض آخر الحرف ما انباء عن معنی لیس بفعل و لا اسم، چون کلمه انباء آورده و ایشان انباء را به معنای اخطار گرفته معنای حرفی را اخطاری نمی داند. قبول ندارد. یک تعریف دیگر هم شده است که ما دلّ علی معنی فی غیره، آن را هم قبول ندارد، این معنایی که توش کلمه اوجد دارد ایشان این را. یکی به عنوان مثلاً ایشان در این هامش چند تا متن را در حاشیه آورده که آقایان اگر مراجعه بکنند آن چه که به نظر مرحوم نائینی هو الصحیح به تعبیر ایشان. عرض کردم یک مطلبی بوده که چون ایشان الان فرمودند در کلمات شیخ صدوق چون اسم بردند، مواردی دارد که ایشان می گوید و هذا حدیث صحیح، در صورتی که ضعیف است و گاهی هم خیلی ضعیف است نه کم، گاهی هم اصلاً به اهل سنت و عن رسول الله و عن ابی هریره عن رسول الله بر می گردد. این را می خواهید سندش را بیاورید. یک سندی هست که استحباب روزه برای ایام البیض که آدم روزه گرفت، یک سوم صورتش سفید شد، بعد روز دوم روزه گرفت دو سوم، سه سوم. یک روایتی در این باب است. العلة التي من اجلها تسمى ایام البیض، ایشان در آن جا این حدیث را می آورد، نمی دانم به انس منتهی می شود یا به ابی هریره منتهی می شود. عن رسول الله و این قصه را نقل می کند. بعد خود ایشان می گوید قال محمد ابن علی ابن الحسین مصنف هذا الكتاب، هذا حدیث صحیح. این را خوب دقت بکنید چون عده ای از این متاخرین رجالی های ما اصرار دارند که این تعبیر صحیح از زمان علامه شروع شده. بعضی ها به این ها اشکال کردند که خب در کتاب صدوق هم هست، هذا حدیث صحیح، تعبیر صحیح است.

یکی از حضار: زراً بن حبیش

آیت الله مددی: این جزء روایاتی است که از امیرالمومنین هم نقل می کنند. عن زراً بن حبیش

یکی از حضار: حدّثنا ابو سعید جمیل ابن سعد اخبرنا احمد ابن عبدالواحد بن سلیمان عن عسقلانی، قال حدّثنا القاسم ابن حمید، قال حدّثنا

حماد ابن سلمه عن قاسم ابن ابی نجرود عن زرّ ابن حبیش. قال سالت ابن مسعود

آیت الله مددی: زرّ از اصحاب رسول الله نیست، از تابعین است.

یکی از حضار: و سمّیت ایام البیض، قال مصنف هذا الخبر صحیح

آیت الله مددی: آن خبر وضعش خیلی خراب است، از اول تا آخرش به هم پاشیده است. حالا زرّ ابن حبیش بد نیست، آن حماد ابن سلمه.

اشکال کردند که تعبیر صحیح قبل از علامه بوده. دقت بفرمایید مراد از، یعنی عبارت نائینی باشد به همین معناست. گاهی مراد از صحیح

یعنی مضمونش صحیح است. با مجموعه شواهد مطلبش درست است، لذا اسمش را صحیح قدمائی گذاشتند. این صحیح قدمائی یعنی

مضمونش صحیح است و إلا به لحاظ سند خیلی به هم پاشیده است. نه این که کم، فوق العاده به هم پاشیده است اما مراد این است.

مرحوم نائینی هم این جا گفتند و الظاهر أن یكون الاول هو الصحيح. یعنی ایشان مضمونش را با ذهنیت خودشان که ایجاد می گرفتند

پسندیدند. آقازیا هم آن که می گوید ما دلّ علی معنی فی غیره. آن را در نظر گرفتند. خب این را نمی شود معیار قرار داد. این که

مرحوم علامه یا اهل سنت معیار قرار دادند عرض کردم هدفشان این بود که این بحث ها از جنبه شخصی خارج بشود و به یک جنبه

علمی در بیاید، هدف اساسی این است، اگر بگویند با ذوق من این حدیث صحیح است. این متن صحیح است. آن بگوید این متن صحیح

است. عرض کردم مرحوم آقای خوئی در اواخر در درسشان معتبر می گفتند، صحیح نمی گفتند. صحیح و موثق نمی گفتند، معتبر می

گفتند. رسمش هم همین است که اگر مشمول ادله حجیت بشود معتبر است و إلا فلا. این تقسیم رباعی، بعضی ها هم بعدها از زمان

مجلسی یک تقسیم خماسی هم داشتند، حدیث قوی و هلم جرا، این تقسیماتی که شده این تقسیم رباعی و خماسی تقسیم اصلی خبر است

و یک تقسیم فرعی هم دارد که حدود ۲۸ قسم است. معنعه و معلول و اینها. این تقسیمات چاره ای را و دردی را دوا نمی کند.

اصطلاحاتی است که انطباقش مشکل است، این که کدام یکی صحیح است و کدام یکی حسن است. عرض کردیم اشتباه هم نشود. حسن

عند اهل سنت غیر از حسن پیش شیعه است. اهل سنت صحیح و حسن دارند و آنها هم دارند. البته اهل سنت عده ایشان مخصوصا

.....
قدمایشان قر و قاتی هم دارند. وارد آن بحث نشویم. مثلاً در ترمذی هذا حدیثٌ صحیح، گاهی می گویند هذا حدیثٌ صحیح حسن، اول صحیح می گوید و بعد. خودشان هم بحث دارند که آیا فرق بین این دو تا با هم چیست. علی ای حال یک قر و قاتی در اول قصه شان هست اما بعد دیگه تقریباً می آیند صحیح و حسن را جدا می کنند و این جنبه علمی پیدا می کند.

کلام علامه هم از این جهت جنبه علمی پیدا می کند. کلام آقای خوئی هم از این جهت. ایشان می گوید راویش اگر ثقّه باشد. حالا شیعه باشد یا مسلمان باشد یا نباشد، قبول می کنیم و إلا فلا. یعنی اینها سعی کردند یک معیاری بدهند که طبق این معیار بحث ها لغت علم پیدا بکند. اصطلاحاً هر مطلبی که قابل انتقال به دیگری باشد علم است، اگر قابل انتقال نباشد مکاشفات و کشف است، این برای این پیدا شده است، مثلاً هذا خبرٌ صحیح، نظر صدوق است، مضمونش را پسندیده اما خیلی ها ممکن است که بیایند بگویند صحیح نیست. پس این مطلب که مرحوم صدوق، مثلاً چون گفته هذا الخبر صحیحٌ پس ایشان صحیح را قبول دارد. بله به نظرم مرحوم صاحب حدائق هم باز در همین دوران نجفیه در بحث قاعده تسامح در ادله سنن، ایشان می گوید چون صدوق هم حدیث من بلغ را آورده است. البته در حدیث من بلغ توضیح دادم مرحوم کلینی حدیث من بلغ را در اصول کافی آورده است. مرحوم صدوق حدیث من بلغ را در اول ثواب الاعمال آورده است. مرحوم شیخ طوسی هم اصلاً حدیث من بلغ را نیاورده. بین نقل کلینی و ایشان هم یکمی اختلاف است. اصولاً بین نقل های اولیه با کلینی، چون قبل از کلینی مرحوم برقی در محاسن آورده با همان سندی که کلینی آورده است. آخر سند یکی است. بعد مرحوم صاحب حدائق می گوید که اگر صدوق در جایی روایاتی را آورده که برای استحباب ضعیف است روی مبنای تسامح است. این مطلب صاحب حدائق درست است. ایشان می گوید این مطلب ثابت نیست که صدوق روایتی را ضعیف می دانسته از باب تسامح قبولش کرده است. این مطلب صاحب حدائق درست است اما آن مطلبش نه، این مطلب صاحب حدائق درست است. این انصافاً درست است. البته صاحب حدائق به کلام صدوق تمسک کرده است در صلوٰه لیلۃ الغدیر، بابی دارد، در فقیه هم هست، در نماز شب غدیر می گوید شیخنا ابن الولید می گفت این حدیث موضوع است و ایشان هم ظاهراً قبول می کند و قائل به استحباب نمی شود، در ذیل صلوٰه الغدیر این عبارت را آن جا دارد.

خب مرحوم صاحب حدائق می گوید ایشان اگر بنا بود به خبر ضعیف عمل بکند خبر می شود خبر ضعیف، لذا این خبر ضعیف را به اصطلاح ایشان قبول می کرد چون عمل استحبابی است. البته استدلال ایشان خیلی روشن نیست اما به هر حال ایشان در کتاب خودش احادیثی را که آورده ظاهراً معتبر است. اگر بگوییم ضعیف است خلاف ظاهر است چون عرض کردم در باب تسامح در ادله سنن اهل سنت، اولاً عرض کردیم این مسئله از قرن دوم، نیمه های قرن دوم که بحث رجالی شروع شد این از همان اول بین علمای اسلام که بحث رجالی را مطرح کردند تسامح مطرح شد و تعبیر اولیه اش هم تساهل بود. إذا جاء الحديث في الفرائض شدّدنا و إذا جاء في الفضائل تساهلنا، البته این تساهل در ادله سنن اصلش مال اهل سنت است. کاری که علمای ما کردند اولاً از بعد از علامه قبول کردند. چون عرض کردیم از زمان علامه تحقیق سندی شروع شد، یعنی هر وقت که بحث سندی آمد این بحث هم دنباله اش آمد که آیا بحث های سندی را در مستحبات هم بیاوریم.

یکی از حضار: آقای خوئی هم قبول ندارد.

آیت الله مددی: چون ایشان حمل بر انقیاد کرده است. اشکال ما در روایت من بلغ است، ایشان روایت من بلغ را قبول دارد. وارد بحثش نمی شوم. آقای خوئی روایت من بلغ را قبول دارد لکن می گوید مال انقیاد است و ربطی به استحباب ندارد. اثبات استحباب نمی کند، آن بحث دیگری است.

دقت کردید؟ این تعبیر مال اهل سنت بود. اهل سنت از اواخر قرن دوم شروع کردند بحث های سندی را کردند. لذا آمدند گفتند اگر مستحب باشد اشکال ندارد، خوب دقت بکنید! آن وقت باز خود اهل سنت که این بحث را قبول کردند. البته همه شان نه، عده ایشان قبول کردند. تساهل در ادله سنن و مستحبات را قبول کردند این کلمه فضائل هم که در عبارت است مال عبدالله ابن مبارک و اینهاست. این کلمه فضائل هم که اینجا آمده مراد اعمال مستحبه است، چون فضائل در اصطلاح فضائل صحابه و فضائل این طوری است. مثلاً در کتاب بخاری کتاب الفضائل دارد. آن مراد فضائل صحابه است؛ فضیلتی که صحابه دارند. این کلمه فضائل که در این جا آمده و إذا جاء الحديث في الفضائل یعنی فضائل اعمال. فضائل اعمال همانی است که شما بهش مستحبات می گوئید. این کلمه را هم توضیح بدهم تا

عبارت آنها که فضائل آمده مراد این نیست که در فضائل است مثلاً اولی و دومی آمده ما تساهل می کنیم. این فضائل غیر از فضائلی است که در بخاری آمده. آن یک فضائل است و این یک فضائل است. اگر در فضائل اعمال بود تساهلنا که این را شیعه عبارتش را عوض کرد و شد تسامح در ادله سنن، تساهل تبدیل به تسامح شد و ما در روایات خودمان چنین تعبیری را نداریم که تسامح در ادله سنن باشد. این عبارت نیست.

یک حدیث من بلغ بود که اصحاب آمدند گفتند این من بلغ به درد این کار می خورد، لذا شما آن نکته فنی را ببینید چون این نکته را آقایان علمای بزرگ ما ننوشتند. آن نکته فنی آن عبارت تساهل در فضائل را ببینید مساوی با این است یا نه؟ من بلغ عن النبی شیء من الثواب علی عمل، آن تساهل در مستحبات از این عبارت در می آید؟ من بلغه من الصحابه علی عمل، خب آقای خوئی می گویند در نمی آید. آن عبارت اهل سنت که در می آید. آن اصلاً مفادش همین است، از حدیث من بلغ در نمی آید و من هم هنوز این را نمی دانم. البته توجیه ابتدایی ما این است که شیخ طوسی کتاب اصول را ندیده. نمی دانم حالا پیشش نبوده یا چه. احادیثی را الان داریم که خیلی معروف است لکن شیخ کلینی در اصول نقل کرده است. ایشان نقل نمی کند و یکیش هم من بلغ است. یکیش این است. دو: ایشان به آثار صدوق خیلی نظر ندارد چون این حدیث یکی در کتاب شیخ طوسی در اصول آمده. در ثواب الاعمال صدوق. در خود فقیه نیامده. در ثواب الاعمال، در اول ثواب الاعمال.

به هر حال این مطلب صاحب حدائق که اگر صدوق در مستحبات حدیثی را قبول کرد معنایش این است که ضعیف است و قبول کرده نیست. این صاحب حدائق حرفش این است. این حرف کاملاً صحیح است. صدوق اگر در فقیه آورده و ما می گوئیم ضعیف است به نظر او ضعیف نبوده. این مبنا نیست. و اما این که چرا صلوٰۃ لیلۃ الغدیر را، البته آقایان اهل سنت، چون اهل سنت این حدیث را این بحث را اگر مایل بودید در کتب درایه دارند مثل راوی سیوطی و اینها بحث عمل به خبر ضعیف را دارند. همین مطلب که فرمودید عبدالرحمن ابن مهدی و عبدالله ابن مبارک است و یک نفر سوم هم هست. همه تا سال دویست هستند، تا قبل از دویست. علی ای حال اهل سنت از سه نفر آوردند که قبل از ۲۰۰ هستند. یکیش هم عبدالله ابن مبارک است. آن وقت خود اهل سنت تصریح کردند که این تسامح را

ما قبول می کنیم با شروطی. یکیش این است که حدیث موضوع نباشد. چون این مطلب را اهل سنت گفتند آقایان خیال می کنند اهل سنت. نه قیود گذاشتند. علمای ما حتی حدیث موضوع را هم برداشتند آوردند در تسامح در ادله سنن. این اشتباه نشود. روشن شد؟ یعنی ضعیف خیلی شدید نباشد. اگر ضعف خیلی شدید بود. عرض کردیم شدیدترین درجه ضعف در اصطلاح محدثین وضع است، وقتی گفتند حدیث موضوع این شدیدترین درجه ضعف است. دیگر بالاتر از این ندارند. مکذوب، کذاب، وضاع، دیگره وصفی بالاتر از این ندارند. تندترین وصف در مورد شخص وضع است و لذا عرض کردیم یک عبارتی بین اهل سنت است که لا یحکم بالوضع إلا ائمة هذا الشأن. این موضوع را اهل سنت نمی گویند. اهل سنت خیلی دقیق هستند. وضع معنای دقیقی دارد. می توانند بگویند ضعیف، می شود گفت ضعیف، مشکل ندارد. مجهول هم باشد می گوئیم ضعیف، ضعیف گفتن آسان است اما موضوع گفتن خیلی مشکل است. خوب دقت بکنید. لذا می گوید اگر حدیث موضوع بود حتی به درد مستحب هم نمی خورد. روشن شد؟ احتمال دارد مرحوم صدوق این صلوة لیلۃ الغدیر را روی این جهت قبول نکرده. به نظرم گفته و قال الشیخ فإنه موضوع، به نظرم کلمه موضوع را گفته است. البته بعید است، مرحوم ایشان ابن عقده است، ابن عقده جزء ائمه شان است لکن به یک معنایی. خیلی کثیر الحدیث است لکن عده ای از اهل سنت تضعیفش کردند و عده کمی هم گفتند وضاع، این خیلی کم است در اهل سنت اما علمای ما مثل نجاشی و شیخ تجلیلش کردند. روایتش را هم آوردند و قبول کردند. ایشان یک تهمت ضعیف به وضع دارد نه قبیح. جزء وضاعین اسمش برده شده، شاید یکی دو نفر گفتند و إلا عده زیادی او را ضعیف می دانند. این که نجاشی نوشته ایشان مشهور است بین عامه و خاصه، ایشان زیدی است. بین زیدی ها مطلب این جور نیست که نجاشی نوشته است. نه عده زیادی از اهل سنت تضعیف کردند. یکمی هم وضاعش حساب کردند، نسبت وضع بهش دادند اما این بین اهل سنت خیلی رای کمی است.

عرض کردم در الفاظ و انتخاب الفاظ کاملاً دقیق عمل کردند. آن طور که ما الان لا ابالی گری در الفاظ داریم این طور نبود. حساب شده بود. اتهام به وضع در احمد ابن محمد ابن سعید خیلی ضعیف است پیش اهل سنت و فکر نمی کنم. البته مرحوم صدوق از ابن عقده زیاد نقل می کند لکن طبیعتاً از راه ابن الولید نیست و از راه مشایخ دیگری است. محمد ابن موسی را ایشان کذاب و وضاع می داند.

محمد ابن موسی حمدان را ایشان وضاع می داند. ابن ولید ایشان را وضاع می داند. اگر حدیث لیلۃ الغدیر از ایشان است ایشان نسبت وضع بهش می دهد.

آن وقت اگر نسبت وضع بود آن اهل سنت، این هم دقت صدوق است. یعنی صدوق می گوید ما به حدیث ضعف اگر به رتبه وضع رسید حتی در مستحبات تمسک نمی کنیم. نکته فنی روشن شد؟ یعنی اگر ضعف باشد ضعیفی که الان ماها غالباً می گوئیم بعد از علامه، مال جهالت است، نمی شناسیم. چون مصادر علم رجال ما ضعیف است و اصولاً کم است. اهل سنت مصادرشان زیاد است. مصادر رجالی ما به طور کلی کم است. اکثر ضعیفی را که ما الان داریم به خاطر جهالت است و لذا عرض کردیم که کرارا و مرارا که مرحوم وحید بهبهانی با توجه به این نکته سعی کرده عده زیادی را توثیق بکند به قرائن عامه که توثیقات عامه می گویند. از حد جهالت در بیایند. نکته فنی را دقت کردید؟ یک دفعه ضعف به خاطر این که یک رجالی گفته ضعیف، یا کذاب، اما ما بیشترین احادیثی را که الان بعد از علامه راجع به کتب اربعه و غیر کتب اربعه حکم به ضعف می کنیم اگر دقت بکنید می گویند این راوی مجهول، لم یذكر بشیء فی کتب الرجال. این مجهول بودن خیلی درجه ضعیفی از ضعف است. یعنی ما نمی شناسیم. و عرض کردیم حتی افرادی بودند که تضعیف شدند. یکی از اهل سنت دارد که می گوید ما بعضی از افراد را الان تضعیف می کنیم و هم فی اعلی درجات الجنة، ممکن است در اعلی درجات بهشت باشد. حد علم ما این است. مشکل ما در شیعه بدتر از این است. اصلاً حد علم نداریم. نه این که حد علم ما ضعف است. اصلاً حد علم نداریم. یعنی خوب دقت بکنید احادیثی را که ما محکوم به ضعف می کنیم بیشترین قسمتی که الان است. این قسمت بعد از مرحوم علامه شده است. بیشترین قسمتی را که ما الان در شیعه داریم اشتباه نشود چون خیلی ها اصطلاحات وارد نیستند و به حدیث وارد نیستند خرابکاریشان بیشتر است. این جا می آیند تعبیر به ضعیف می کنند یا وضع می کنند. نه وضع می شود گفت. ضعیف هم به خاطر جهالت لذا درد را باید شناخت و طبق آن درد عمل کرد.

و الظاهر أن يكون الاول هو الصحيح.

خب ببینید ایشان چرا اولی صحیح است؟ ما اوجد معنی

لأنه هو المناسب لأن يكون لافاداته. مضمون را نگاه کرده است و به تصور خود ایشان که معانی حرفی هم ایجاد است این مناسب با شان امیرالمومنین است. مناسب آن يكون من افاداته التي يفتح منها الف باب. و قد جمع فی هذه الحديث.

این که مرحوم نائینی نوشته امام در این حدیث اساس علم نحو را جمع کردند این مطلب ایشان درست است. و من هذا يترتب المخالف. اینها بیشتر نظرشان به همین کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در اولش علوم را منسوب به امیرالمومنین کرده است من جمله علم نحو. این که ایشان می گوید ما داریم، ابن ابی الحدید نحو را منسوب می کند به امیرالمومنین که ایشان پایه علم نحو را گذاشتند. البته عرض کردم عده ای از اهل سنت هم آن کلمات را منسوب می کنند به خود ابوالاسود. در خود کلمات اهل سنت عده ایشان گفتند امیرالمومنین امر کرد و ابوالاسود نوشت. عده ایشان هم گفتند امیرالمومنین این مطلب را فرمودند و فرمودند انح هذا النحو. به همین ترتیب برو جلو و لذا هم اسمش نحو شد.

بعد که خیلی خب ما انبا عن المسمى، ما اوجد معنى فى غيره.

بعد ایشان وارد معنای فعل می شوند: و الفعل ما انباء عن حركة المسمى. و توضیح ذلک يتوقف. و معنای فعل و ما يكون المايذ بينه و بين الاسم و الحرف. إذ ربما يستشكل فى تصوير معنى لا يكون باسم و لا حرف. مع أن الفعل مركب من مادة و هيئة و المادة معنى اسمى و الهيئة معنى حرفى فالفعل يكون مركبا من اسم و حرف. یا من اسم. چون همزه اسم محل کلام است. وصل است یا قطع است.

و ليس خارجا عنهما، بعد ایشان فنقول اختلفت الكلمات فى مبدء الاشتقاق و قيل أنه المصدر و قيل أنه اسم مصدر و قيل این که اصلش هم فعل است که کوفی ها گفتند. دیگه ایشان حالا عرض کردم خود این عبارت مرادش چیست و معنایش چیست و آیا واقعا این نسبت درست است یا نه این بحث های خودش را دارد که اصلا این بحث ها از بحث ما خارج است.

بعد ایشان می فرماید که حق این است که مبدا اشتقاق نه فعل است و نه مصدر است و نه اسم مصدر. عرض کردم کلمه اسم مصدر در خود الکتاب سیبویه آمده است. الاسم المصدر. این تعبیر در الکتاب سیبویه آمده لکن مرادش از اسم مصدر در آن الکتاب همین مصدر

است. این که فرق بگذاریم بین مصدر و اسم مصدر. این فرق ها بعدها پیدا شده و فرق ها هم در اساس لغوی بوده و بعد به یک معانی کشاندند.

آنی که رسماً در نحو آمد بیشتر بعد از الفیه ابن مالک است. خودش هم در تسهیل این معنای مصدر را شرح داده. آن شعر را دارد. اسم مصدر را ایشان آورده است.

علی ای حال ایشان می گوید حق این است که مبدأ اشتقاق. چون مبدأ اشتقاق مثل یک روحی است که حاکم بر همه است. در اصطلاح قدیم تعبیر به روح می کردند. مثلاً می گوید گل محمدی و روح گل. این اصطلاح روح گل را که داشتند مرادشان این بود که مثلاً خود گل بو می دهد. اگر گل خشک بشود به صورت پودر در می آید این در آن هست، اگر گل را گلاب بگیرند در آن هست. عطر از آن بگیرند در آن هست. آن عطر را در این دستگاه ها بگذارند به صورت حوا، اسپری به قول امروزی ها. آن چیزی که در تمام اینها هست روح است. مرحوم نائینی هم می خواهد بگوید که مبدأ اشتقاق هم از این قبیل است. یک چیزی است که در تمام صور و هیئات موجود است و آن در حقیقت عرض کردم، الان هم عده ای، کتاب لغت بر همین مبنا است. و بعضی از مطالب دیگری که در فقه اللغة مطرح است و الان وارد نمی شویم.

و من المعلوم که مصدر و اسم مصدر و اینها دارای هیئتی هستند که دارای معنای خودشان است.

و یکون ما یستفاد من اسم المصدر بهیئته مبایناً لما یستفاد من المصدر بهیئته کالغسل و الغسل. البته بنایشان به این است که غسل اسم مصدر غسل نیست، اسم مصدر اغتسال است. دیگه حالا وارد آن بحث نشویم.

یکی از حضار: این مبدأ اشتقاق همین است که در معجم مقاییس اسمش را اصل می گذارد.

آیت الله مددی: آهان. بعضی کتب لغت که گفتم مرادم آن بود.

ایشان در آن جا می گویند ضاد و راء و با اصل صحیح. بعد می گوید حالات ششگانه را بررسی می کند.

.....
فلا يمكن أن يكون مبدأ الاشتقاق المصدر و یک حاشیه هم خود مرحوم آقای کاظمی این جا دارند. بل لابد أن يكون مبدأ الاشتقاق امرا
معرا عن الهيئة، شبهه همین مثال خارجی که من عرض کردم روح گل، یک چیزی باید باشد که در تمام حالات محفوظ است. در ضرب
و ضارب و مضروب و اضرب و تضارب و ضاربه، در تمام این حالات محفوظ باشد.

قابلا لعروض كل هيئة عليه كالأضاد والراء والباء، عرض کردم مرحوم نائینی آن وقت این کتاب لغوی را ندیده بودند، این در کتب لغت
هست. الان بحث های دیگری هم در این جهت می شود که نمی خواهم وارد بشوم.

بعد ایشان و حاصل الکلام مبدأ الاشتقاق لابد أن يكون امرا غير متحصل في عالم اللفظ و المعنى و يكون تحصله في كلتا المرحلتين
بواسطة الهيئة، توضیحی می دهند.

بعد مرحوم نائینی به یک مناسبتی متعرض اقسام هیئات می شوند. چون ما در خلال صحبت ها عرض کردیم حروف داریم، ظرف داریم
مثل عند و اینها و فوق و تحت و هیئات داریم. هیئات ناقصه داریم، هیئات تامه داریم. هیئات افرادی داریم و هیئات ترکیبی و إلى آخره.
آن وقت ایشان یک مقداری متعرض این هیئات می شوند که این هیئات دارای معانی مختلفی هستند.

منها أن يكون مفادها معنى فراديا استقلاليا، لا تحتاج في تحصله إلى ضم نسبة تركيبی
ایشان حالا هیئت افرادی را به این معنا گرفته است که احتیاج به نسبت ندارد. این هیئات طبیعتا نسبت توش هست. نه این که نسبت
نباشد. در هیئات نسبت هست لکن نسبت ترکیبی نیست. این اشتباه نشود. این که ایشان نوشته که لا يحتاج فيه إلى ضم نسبة، نه نسبت
هست. بعد هم گفته ترکیبی، یعنی مثل ضارب، كالاسماء المشتقة كضارب و مضروب و ما شابه ذلك.

فإن لكل منها معنى فراديا، مراد از افرادی احتیاج به و إلا ضارب نسبت است.

البتة ایشان متحصلا بهویة ذاته بلاضم نسبة إليه. ایشان این بحث را بردند روی این که آیا معانی مشتقات و اسماء مشتقه مرکبند یا
بسیط اند؟ ایشان می گوید چون به نظر ما بسیطند تحصل فی ذاته دارد. به نظر ما حق این است که مرکبند. ان شا الله تعالی خواهد آمد.

كما یاتی تفصیله که بعد عرض خواهیم کرد.

فأضارب متی معنی محصل افرادی اسمی و التلطف به موجب لاخطار ذلك المعنى فى الذهن. بعد ایشان می گوید چون دارای یک هیئت
افرادى است لذا معرب شده است.

و من هنا صار معربا يقبل الحركات الاعرابية، چون نکته اش این است که احتیاج به نسبت.

إذ لو كان مفاد هيئته معنى حرفيا لكان مبنيًا. اگر یک معنای حرفی بود باید مبنا باشد. چه عرض کنم! نکته خاصی را نفهمیدم. این که
ایشان هیئت دارد که هیئت دارد. هیئات هم معنای حرفی هستند لکن معنای حرفی افرادی غیر از معنای حرفی ترکیبی است. دو سنخ معنا
هستند. حالا این معنایش این است.

یکی از حضار: یعنی فعل مبنی معنای حرفی دارد؟

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است.

كما هو الشأن فى هیئات الافعال حیث كان مفادها معنى حرفيا.

آن هم معنای حرفی است. فرق نمی کند. نکته این نیست.

و لاجل ذلك صار مبنيًا. این که معنایش حرفی باشد یا معنایش اسمی باشد ما اسم داریم مثل این و فلان که اسم می دانند. مثل عند که
اسم می دانند لکن مبنی هم هست.

و ليس مفاد هيئة ضارب نسبتا تركيبية، صحيحش این است که ضارب نسبت ترکیبی دارد لکن نسبت ترکیبی افرادی ناقص. نسبت
ترکیبی تام ندارد.

حتى يكون معنى ضارب هو ذات ثبت له الضرب که نه همین است. معنایش همین است.

دوم الثانی ما يكون مفادها معنى حرفيا نسبيا که هیئات الافعال من الماضی و المضارع و الامر.

ما در باب امر قبول نکردیم، همان تحلیلی را که در باب فعل ماضی و مضارع است چون در آن ها می گویند فعل است و فاعل می خواهد. در امر هم گفتند فعل است و فاعلش انت است مثلاً. قم یعنی انت. عرض کردیم آن معنایش این نیست. آن برای طلب است و آن اصلاً ماهیتاً با آنها فرق می کند.

فإن هیئاتها تفید معنی نسبیا اعنی انتساب المبدأ إلى الذات.

این که ایشان فرمود انتساب المبدأ إلى الذات کافی نیست. بعد هم خود ایشان خواهد گفت که در آن حرکت باشد. انتساب مبدأ به نحو حرکت باشد. بله مرحوم آقای اصفهانی حرکت من العدم إلى الوجود گرفته، مرحوم آقای نائینی حرکت من القوة إلى الفعل گرفته است. آقاضیا هم که بعد ان شا الله خواهیم گفت ایشان هم طولانی صحبت کرده است. چون نکاتی را گفته که تقریباً ابداعات خود ایشان است گفتیم بعد بخوانیم.

فهیئات الافعال تغیر هیئات الاسماء. در آن نکته حرفی بودن و هیئتی بودن نه.

حیث کان مفاد هیئات الافعال النسبة و هیئات الاسماء معراة عن النسبة، چون افرادی است و افراد توش نسبت ندارد. نه این که هیئتش فرق می کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین